فصلنامه علمی ـ پژوهشی مطالعات تفسیری
سال پنجم، زمستان ۱۳۹۳، شماره ۲۰
صفحات ۱۲۲ ـ ۱۰۱

Commentary Studies
A Quarterly Research Journal
Vol. 5, Winter 2015, No. 20

بررسی دلایل یوسف دره حداد در انکار رسالت پیامبر اکرمﷺ با تاکید بر آیات استنادی وی

محمدرضا ضمیری*
محمدحسن زمانی**
علیرضا حیدری***

چکیده

شخصیت و سیره پیامبر اعظمﷺ به‌عنوان پیام‌آور دین اسلام همواره مورد توجه محققان و پژوهشگران قرار داشته است. مستشرقان نیز با انگیزه‌های گوناگون به این امر اهتمام نموده‌اند. یکی از اهداف اصلی مستشرقان تبشیری مسیحی، مبارزه با دین مبین اسلام و انکار رسالت پیامبر اکرمﷺ بوده که همواره در دستور کار فرمانروایان کلیسا قرار داشته است و تلاش نموده با تعیین معلمان ساختگی برای آن حضرت و تفسیر به رای آیات قرآن، رسالت آن حضرت را انکار نمایند. این مقاله پاره‌ای از دلایلی که در جهت انکار رسالت پیامبر اکرمﷺ مطرح شده است را مورد بحث و بررسی قرار داده و بر اساس شواهد درون دینی و دلایل معتبر برون دینی بیان داشته که این شبهات بر اساس پیش‌فرض ناصحیح آنان بوده، افزون بر آن که این دسته از مستشرقان، در بسیاری از موارد واقعیت‌های تاریخی را تحریف و آیات قرآن را بر خلاف قواعد تفسیری، مورد بحث قرار داده‌اند.

واژگان کلیدی

شبهات قرآنی، شبهات مستشرقان، قرآن، تورات و انجیل.

---

*. استادیار دانشگاه پیام نور قم. zamiri.mr@gmail.com
**. استادیار جامعه المصطفیﷺ العالمیه. mhzamani@yahoo.com
***. مربی و دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه پیام نور. (نویسنده مسئول) mohamadh24@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۳۱

طرح مسئله

در میان مسائل اسلامی، شخصیت و زندگی حضرت محمدﷺ به‌عنوان سمبل و آورنده دین اسلام، مورد توجه خاصی قرار گرفته؛ آن‌گونه که شرق‌شناسان مطالعات وسیعی درباره ایشان انجام داده‌اند. آنان به‌خوبی دریافته‌اند که یکی از آسان‌ترین و مؤثرترین کارها برای ضربه زدن به اسلام و مشوه جلوه دادن آن، مخدوش کردن چهره پیامبر گرامی اسلام است. ازاین‌رو همواره سعی می‌کنند با نوشتن کتاب و مقاله و با ساختن فیلم اهداف نامیمون خود را دنبال کنند. یکی از پرحجم‌ترین آثار تحقیقاتی که در میان غیرمسلمانان برای انکار وحیانی بودن قرآن و انکار رسالت پیامبر اکرمﷺ صورت گرفته، متعلق به ارشمیتدریت یوسف دره‌حداد (۱۹۷۹ ـ ۱۹۱۳) نویسنده و کشیش مسیحی معاصر است. وی که در سال ۱۹۳۹ رتبه کشیشی خود را از کلیسای لبنان گرفته است، بیش از بیست سال در جستجوی شواهدی از متن قرآن بوده تا این نظریه را اثبات کند. (زمانی، ۱۳۸۵: ۱۴۳) آثاری که وی در این زمینه نگاشته است، در دو بخش قرار می‌گیرد: بخش نخست، دروس قرآنیه نام دارد که مشتمل بر پنج کتاب است: ***الانجیل فی القرآن، القرآن و الکتاب: بیئه القرآن و الکتابیه، القرآن و الکتاب: اطوار الدعوه القرآنیه، نظم القرآن و الکتاب: اعجاز القرآن، نظم القرآن و الکتاب: معجزه القرآن.*** بخش دوم نیز دارای این عناوین است: ***فی سبیل الحوار الاسلامی، القرآن دعوه نصرانیه، القرآن و المسیحیت، اسرار القرآن، المسیح و محمد فی عرف القرآن، سیره محمد و سره.***

وی در بیان دیدگاه‌های خویش درباره دین اسلام، پیامبر اکرم و قرآن، با استفاده گزینشی از آیات قرآن و جدا نمودن آنها از سیاق آیات و با تفسیر به رأی و استشهاد ناصواب به روایات مجعول، نظریات بسیار عجیب و نامقبولی در این زمینه به دست داده و در نهایت انکار رسالت پیامبر اکرم را مطرح کرده است. از آنجا که پاسخ منطقی و مستدل به این شبهات، دفاع از وحیانیت قرآن و رسالت پیامبر اکرمﷺ است، اهمیت امر پژوهش در این زمینه خود را نشان می‌دهد. ازاین‌رو نگارنده در این مقاله پاره‌ای از این شبهات را مورد بحث و بررسی قرار داده و بیان داشته است که از یک سو صدر و ذیل آیات مورد استناد وی هیچ دلالتی بر اثبات دلایل مطروحه ندارد و از سوی دیگر تمام این شبهات براساس مبانی غلط وی از اسلام و قرآن کریم است.

پیشینه بحث انکار رسالت پیامبر اکرمﷺ

این مسئله، موضوع جدیدی نیست و پیشینه آن به زمانی بسیار دیرینه باز می‌گردد. در واقع یکی از اتهام‌های رایج مخالفان انبیای الهی در طول تاریخ به پیامبرانشان، همین انکار رسالت آنان بوده است.

کافران قریش و مشرکان صدر اسلام نیز منکر رسالت پیامبر اعظم بودند و او را بشری همانند دیگران می‌دانستند. قرآن کریم نیز این اتهام را از زبان قوم نوح، عاد، ثمود و انبیای پس از ایشان به‌صراحت بیان می‌کند. (بنگرید به: ابراهیم / ۱۰ ـ ۹)

بر این اساس، اتهام‌های مستشرقان به‌ویژه دره‌حداد درخصوص انکار رسالت پیامبر اکرم، همانند تهمت‌هایی است که کافران و مشرکان صدر اسلام از سر درماندگی (نه به‌صورت جدی) به آن حضرت می‌زدند و او را ساحر، شاعر، کاهن، مجنون و مانند آن می‌خواندند و به صراحت به آن حضرت می‌گفتند که تو پیامبر نیستی: «وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ (رعد / ۴۳) و کسانی‌که کفر ورزیدند، می‌گویند: [تو] فرستاده شده نیستی. [ای پیامبر!] بگو: گواهی خدا و کسی که علمِ کتاب [= قرآن] نزد اوست، بین من و بین شما کافی است».

انکار وحیانیت قرآن و رسالت پیامبر اکرمﷺ را می‌توان در این آثار نیز مشاهده کرد: *محمد* تألیف کوک، *محمدیسم* نوشته گیپ، *مطالعات اسلامی* اثر گلدزیهر، *محمد* به قلم ماکسیم رودنسون، *مصادر قرآن* نوشته تئودور نولدکه و نیز *اصل اسلام در محیط مسیحی آن* تألیف ریچارد بل. دلایل دره‌حداد درخصوص انکار رسالت پیامبر اکرمﷺ بدین قرار است:

یک. قرآن، تراوش ذهنی پیامبر اکرمﷺ

یکی از شبهات دره‌حداد این است که قرآن کریم را ناشی از تراوشات ذهنی پیامبر اکرمﷺ می‌داند. وی با دو دیدگاه متناقض می‌نویسد: پیامبر اکرم انسانی همانند دیگر انسان‌هاست، بی‌آنکه رسول و برگزیده خدا باشد؛ زیرا:

یک. پیامبر اکرمﷺ مصلحی اجتماعی و فردی نابغه است که به دلیل اوضاع آشفته فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی زمانه خویش به مبارزه با عقاید و افکار خرافی حاکم بر جامعه آن روز پرداخته است. می‌گویند پیامبر اسلام نابغه‌ای است که در خانواده نصرانی رشد یافت و در فاصله زمانی ۲۵ تا ۴۰ سالگی تورات و انجیل را از استاد نصرانی‌اش ورقه بن نوفل فراگرفت و آنگاه خود به دین نصرانی درآمد. وی در این پانزده سال به همراه استادش به غار حرا می‌رفت. او پس از مرگ استادش، ریاست نصارای مکه و حجاز و پس از فوت بحیرا نیز ریاست نصارای کل جزیرةالعرب را عهده‌دار شد. (دره‌حداد، ۱۹۸۲: ۸۳ و ۵۷۳ ـ ۵۷۲)

دره‌حداد در جای دیگری نیز آورده که حضرت محمدﷺ نابغه دینی، نابغه سیاسی و دیپلماسی نابغه نظامی، نابغه اداری، نابغه قانون‌گذاری و نابغه ادبی بوده که توانسته است با کمک آنها در دعوت

قرآنی و انتقال دین مسیحیت، بهترین جایگاه را به خود اختصاص دهد. (همان: ۴۰۴) وی در نهایت بیان می‌کند: ما می‌توانیم اقرار کنیم که قرآن معجزه حضرت محمدﷺ نیست و اساساً این قرآن هیچ اعجازی ندارد. (همان: ۴۰۵)

دو. آن حضرت به بیماری صرع مبتلا بوده است. هنگام نزول وحی، همانند یک انسان مصروع، قوای ادراکی‌اش تعطیل می‌شده و صدایی شبیه صدای خُروپف انسان از او شنیده می‌شد. او پس از خوب شدن، کلماتی را بر زبان جاری می‌کرد و مدعی می‌شد که این کلمات را خداوند به‌عنوان وحی بر او نازل کرده است. (همان: ۲۸۰)

وی می‌گوید: قرآن فقط حالت دیوانگی را نفی می‌کند، نه بیماری صرع را. با این اوصاف، رسول عربی اعجازی در نبوت ندارد و کتابش هم معجزه نیست؛ چراکه در حالت «برحاء» و «اغماء» ـ که امروزه پزشکان از آن به صرع یاد می‌کنند ـ به او وحی شده است». (همان: ۲۸۳ ـ ۲۸۱)

بررسی

۱. اتهام بیماری صرع به پیامبر

از آنجاکه پیامبر اکرمﷺ به هنگام دریافت وحی حالات گوناگونی داشته است، این اتهام را برای وی ذکر کرده‌اند. گاهی نزول قرآن به مانند گفتگویی عادی، میان پیامبرﷺ و فرشته وحی ـ که به صورت انسانی بود ـ صورت می‌گرفت. (بخاری، ۱۴۰۷: ۱ / ۵۹) به گفته پیامبرﷺ این‌گونه وحی برایشان سبک‌تر بود. (سیوطی، ۱۳۶۷: ۱ / ۱۶۰) اما گاهی وحی بر وی سنگینی می‌کرد و حالات غیرعادی به ایشان دست می‌داد؛ چنان که مثلاً در سرمای شدید عرق می‌ریخت (رازی، ۱۴۰۸: ۱۰ / ۱۵۱) و رنگش به سرخی می‌گرایید و صدایی شبیه خُرخُر از او به گوش می‌رسید. (معرفت، ۱۳۷۱: ۱ / ۸۰) و حتی گاه حالت غش او را فرا می‌گرفت. (همان)

بنابراین درست است که پیامبر اکرمﷺ هنگام نزول وحی حالتی غیرعادی پیدا می‌کرد، اما:

۱. این حالت همیشگی نبود و چنان‌که ذکر شد، هنگامی که جبرئیل امین ـ همچون انسانی متمثل ـ به پیامبر وحی می‌کرد، برای او سبک و آسان بود و امری غیرمعمول اتفاق نمی‌افتاد. ازاین‌رو گاه با اینکه برخی اصحاب در محضر پیامبرﷺ حاضر بودند، متوجه نزول وحی نمی‌شدند.

حتی براساس نظر مفسران مسلمان اگر در وحی مستقیم، پیامبر بیهوش گردد، اشکال عقلی ندارد؛ زیرا او خود را مستقیماً در محضر عظمت و جلال خداوند بزرگ می‌بیند. در روایتی که از امام صادقؑ روایت شده که زراره از آن حضرت پرسید: آن حالت بیهوشی پیامبر اکرمﷺ چه بوده است؟ فرمود:

«آن در صورتی بود که بین خدا و رسولش واسطه‌ای نبود و خداوند خود برای پیامبرش تجلی می‌کرد.» آنگاه فرمود: «ای زراره! این همان نبوت است». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۸ / ۸۴)

حضرت موسیؑ نیز هنگامی که خداوند جلال و جبروت خود را به او نشان داد، همین حالت برایش پیش آمد: «... فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقاً ...؛ (اعراف / ۱۴۳) و هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه نمود، آن را همسان خاک قرار داد و موسی مدهوش [به زمین] افتاد ...».

۲. پیامبر اکرمﷺ تا چهل سالگی در بین مردم زندگی می‌کرد، اما هیچ منبع تاریخی وجود ندارد که نشان‌دهنده مریض بودن پیامبر باشد، بلکه به عکس، شواهد تاریخی معتبر و گوناگون ـ حتی از زبان دشمنان آن حضرت ـ بر سلامتی جسمی و روانی وی (در بالاترین سطح) دلالت دارد. (دراز، ۱۹۹۳: ۱۷۳)

۳. دشمنان او که از هر ابزاری ـ اعم از محاصره اقتصادی، جنگ نظامی و ... ـ برای مبارزه با ایشان بهره می‌بردند، چرا به صورت جدی از این حربه بسیار مؤثر استفاده نکردند؟ به نظر می‌رسد اتهام‌های مشرکان به پیامبر (مانند شاعر، ساحر، کاهن و مجنون بودن) فقط به خاطر بهت و از سر درماندگی بوده است، وگرنه اگر صرع پیامبر واقعی و جدی بود، هرگز مشرکان و یهودیان لجوج و عنود، به ابزارهای پرهزینه‌تر ـ همچون محاصره اقتصادی و جنگ‌های نظامی ـ پناه نمی‌بردند.

۴. از این منظر نیز که دره‌حداد وصف می‌کند، وحی از نوعی اختلال روانی و توهم و پرده کشیدن بر نوعی خود کم‌انگاری تفسیر شده است. آیا از نظر علمی می‌توان پذیرفت که افراد مصروع پس از برگشت به حالت طبیعی چیزی به یاد بیاورند؟

۵. دره‌حداد که خود عالمی مسیحی است، درباره کتب نازل‌شده به دیگر انبیای الهی ـ که آنها را قبول دارد ـ چه می‌گوید؟! اگر وحی محمدی را از نوع صرع و آن پیامبران را انسانی مریض و مصروع می‌شمرد، این به معنای بی‌اعتبار کردن دیگر انبیای الهی و کتب آسمانی آنهاست؛ مطلبی که هرگز به آن تن نخواهد داد.

۶. چگونه می‌توان پذیرفت آیات قرآن ـ با آن همه معارف و لطایف ـ ثمره حالت صرع باشد؟ آیا عاقلانه است آموزه های عقلانی و اصول والای اخلاقی پس از صرع بر زبان پیامبرﷺ بیان شده باشد؟ آیا اخبار و اعجاز علمی قرآن که هر روز با تلاش مورخان و باستان‌شناسان زوایای جدیدی از آنها به دست می‌آید، نتیجه صرع و هذیان‌گویی است؟

مصروع دانستن پیامبر اکرمﷺ و قرآن کریم را حاصل این بیماری تلقی کردن، آن‌چنان نظریه بی‌پایه‌ای است که گروهی از خاورشناسان نیز آن را رد کرده‌اند. برای مثال ویلیام مویر می‌گوید: کسی که به صرع مبتلاست، از آنچه در اثنای این حالت بر او واقع می‌شود، چیزی به یاد نمی‌آورد؛

زیرا جنبش شعور و اندیشه کاملاً در چنین حالتی متوقف و راکد می‌گردد؛ حال آنکه هنگام نزول وحی بر پیامبر اکرم، درک و شعور پیامبر اکرم از کار نمی‌افتاد، بلکه نوعی آمادگی برای اخذ کلام الهی در او ایجاد می‌شد. (مویر، ۱۸۵۸: ۲۹)

جان دیون پورت نیز می‌نویسد: «اینکه همواره گفته‌اند محمدﷺ تحت‌تأثیر صرع واقع می‌شد، از گفته‌های ناهنجار یونانی‌هاست که خواسته‌اند با تهمتِ تأثیر عوارض چنان مرضی، بر تبلیغ‌کننده عقیده تازه و بدیع، لکه‌ای وارد کنند و خصوصیات اخلاقی او را مورد انزجار و نفرت جهان مسیحیت قرار دهند». (پورت، ۱۳۸۸: ۱۰۰)

۲. نابغه بودن پیامبر اکرمﷺ

پاسخ نقضی

دره‌حداد از یک‌سو پیامبر اکرمﷺ را مصلح اجتماعی و نابغه عصر خودش معرفی می‌کند و از سوی دیگر مدعی می‌شود که پیامبر اکرم مبتلا به بیماری صرع بوده است. دراین‌باره باید گفت:

۱. نبوغ دارای تعریف و محدوده خاصی است و هر کاری از فرد نابغه ساخته نیست؛ زیرا نبوغ استعداد و تیزهوشی فوق‌العاده‌ای است که دارنده آن می‌تواند مطالبی را که دیگران با تحقیق و تفحص زیاد امکان رسیدن به آن را دارند، او با سرعت بیشتری به آنها دست یابد. اما پیامبر آیات قرآنی را تلاوت کرد که دربردارنده مطالبی فوق‌دسترسی بشر است؛ همچون خبر از حوادث و تاریخ امت‌های گذشته مانند قوم نوح، عاد و ثمود و پیشگویی از حوادث آینده که هیچ سند بشری بر وقوع آنها وجود نداشته است؛ نظیر پیروزی قریب‌الوقوع هفت یا هشت ساله رم بر ایران.

> الم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ. (روم / ۳ ـ ۱)
> الف، لام، میم. [سپاه] روم در نزدیک‌ترین سرزمین شکست خورد، و[لی] آنان بعد از شکستشان در [ظرف] چند سال به‌زودی پیروز خواهند شد.

به بیان دیگر، سطح ادراکات بشری به مرور زمان قابلیت همانندآوری را دارد. اما آیات قرآن دارای ویژگی‌های اعجازی است که نه معاصرانش و نه نوابغ نتوانسته‌اند در این چهارده قرن با آن هماوردی کنند. عدم هرگونه هماوردی در مقابل قرآن خود پاسخ قانع‌کننده‌ای برای همگان است.

> أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لا يُؤْمِنُونَ * فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ. (طور / ۳۴ ـ ۳۳)
> یا می‌گویند: «آن [= قرآن] را بر بافته است.»؟! بلکه ایمان نمی‌آورند. پس اگر راست گویند، سخنی همانند آن [= قرآن] بیاورند.

حتی خداوند خود به صراحت با دعوت همگان به تدبر، اثبات می‌کند که در وحیانی بودن قرآن هیچ‌گونه اختلاف و تناقضی وجود ندارد.

أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً. (نساء / ۸۲)
و آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ و اگر [بر فرض] از طرف غیر خدا بود، حتماً در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند.

۲. تمام ادعاهای دره حداد، همه در حد فرضیه است و هیچ دلیلی بر اثبات مدعای خود ارائه نکرده است. یک فرضیه تا به یک نظریه علمی تبدیل نشود، ارزش نقد و ارزیابی را هم ندارد.

۳. معمولاً انسان‌های نابغه از آغاز کودکی نبوغ فکری‌شان به‌تدریج ظهور می‌کند و در بزرگسالی شکوفا می‌شود. اما زندگی چهل ساله پیامبر اکرمﷺ قبل از بعثت دارای هیچ‌گونه نبوغ و اکتشاف و اظهارات خارق‌العاده‌ای نبوده است.

۴. دریافت پیامبران از نوع علم حضوری است؛ آن‌گونه که نه قابل تعلیم و تعلم و انتقال به غیر است و نه از سنخ فکر و دانش حصولی و مفاهیم ذهنی و تصورات و تصدیقات است؛ درست آنچه نوابغ به دست آورده یا ارائه کرده‌اند که از سنخ فکر و دانش حصولی بوده و مربوط به مفاهیم ذهنی و تصورات و تصدیقاتی است که به دست آورده‌اند.

۵. محتوای رسالت پیامبران الهی به‌ویژه محتوای رسالت پیامبر اسلامﷺ و کتاب قرآن، کاملاً جامع بوده و مربوط به ابعاد مختلف جهان هستی و انسان است؛ در حالی که یک نابغه نمی‌تواند در همه زمینه‌ها نبوغ و سخن هماهنگ داشته باشد.

دو. قرآن، ترجمه عربی کتب مقدس پیشین

این مطالب یکی از دلایل دره‌حداد درخصوص انکار رسالت پیامبر اکرمﷺ است. وی در این خصوص می‌نویسد: اسلام و توحیدی که قرآن از آن تبلیغ می‌کند، همان اسلام و توحیدِ برگرفته از تورات و انجیل است. او برای اثبات مدعایش واژه‌های قرآنی «فصلت»، «مفصلا» و «تفصیل» را به‌ترتیب به‌معنای «معربت، معربا و تعریب» دانسته و بدین سان قرآن را نسخه عربی «الکتاب» می‌شمرَد که پیامبر اسلام نخست آموزه های آن را از علمای نصاری فرا گرفته و سپس همان را با زبان عربی به عرب‌ها آموخته است. وی به این آیات استناد می‌کند:

۱. «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً أَعْجَمِيّاً لَقَالُوا لَوْلا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ... ؛ (فصلت / ۴۴) و اگر [بر فرض] آن [قرآن] را خواندنی مبهم [و غیرعربی] قرار می‌دادیم، حتماً می‌گفتند: چرا آیاتش تشریح نشده است؟»

۲. «... وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلاً؛ (انعام / ۱۱۴) درحالی‌که او کسی است که کتاب [= قرآن] را به‌تفصیل به‌سوی شما فرو فرستاده است».

۳. «... وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ (یونس / ۳۷) و شرح کتاب[های الهی] است؛ درحالی‌که هیچ تردیدی در آن نیست، [و] از طرف پروردگار جهانیان است».

وی در نهایت می‌نویسد: ما باید اعجاز را در کتاب اصلی که از جانب خداوند نازل شده، بیابیم، نه در کتابی که ورقه بن نوفل از روی آن ترجمه کرده و به حضرت محمدﷺ آموزش داده است. (دره‌حداد، ۱۹۸۲: ۵۷۶، ۶۵؛ ۱۸۵، ۲۷۶ و ۳۵۱)

بررسی

۱. این دسته از آیات قرآن برخلاف نظر یوسف دره حداد، بیان می‌کند که همه کتاب‌های آسمانی و ادیان الهی در اصول و مسائل کلی با هم مشترک‌اند و دین واحدی را تشکیل می‌دهند: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الإِسْلامُ.» (آل‌عمران / ۱۹) در واقع اختلاف ادیان آسمانی در مسائل فرعی و جزئی است. بنابراین هماهنگی قرآن با برنامه انبیای گذشته و کتب آسمانی آنها در مسائل اصلی (اعم از عقاید دینی و ارزش‌های اخلاقی و مانند آن) برخلاف نظر یوسف حداد، نه دلیل بر اخذ از آن کتب، بلکه دلیل بر این است که این وحی آسمانی، اصیل بوده و بدون تردید از سوی پروردگار جهانیان است. ـ البته بدیهی است که قرآن به‌عنوان آخرین کتاب آسمانی ـ که بر دیگر کتب آسمانی دیگر هیمنه دارد مفصل‌تر و کامل‌تر بیان شده است: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ. (مائده / ۴۸) و این کتاب [= قرآن] را به‌حق بر تو فرو فرستادیم؛ درحالی‌که مؤید کتاب‌های پیش از آن و نگهبان بر آن[ها] است». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۰ / ۶۴)

۲. وی با اینکه خود عرب است، بی‌هیچ دلیلی در بیان معنای لغوی «تفصیل» به خطا رفته است. چنین معنایی در هیچ یک از کتاب‌های لغت ـ از قدیم تا به حال ـ ذکر نشده و معلوم نیست که وی این معنا را چگونه استنباط کرده است. حتی صاحب *المنجد* که یکی از هم‌کیشان اوست، به چنین معنایی اشاره نکرده است. (بنگرید به: معلوف، بی‌تا: ۵۸۵)

۳. اگر قرآن برگردان عربی تورات و انجیل است، چرا به جای پیامبر اکرمﷺ این کار را ورقه بن نوفل انجام نداد؟ همو که به ادعای دره حداد، هم استاد پیامبر اکرم بود و هم اینکه به آن دو کتاب و همچنین به زبان عربی تسلط داشت.

همچنین اگر قرآن از عهد عتیق اقتباس شده و به گفته دره‌حداد برگردان عربی تورات است،

چرا این ترجمه عربی تورات، خود را وحی مستقل الهی می‌داند؟ «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَـٰذَا إِلاَّ إِفْكٌ افْتَرَاهُ ... * قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ ... ؛ (فرقان / ۶ ـ ۴) و کسانی‌که کفر ورزیدند گفتند: این [کتاب] نیست، جز دروغی بزرگ که آن را بربافته است و گروهی دیگر او را بر این (کار) یاری داده‌اند. ... بگو: کسی آن [قرآن] را فرو فرستاده که راز[ها] را در آسمان‌ها و زمین می‌داند؛ [چرا] که او بسیار آمرزنده [و] مهرورز است». (نیز بنگرید به: نمل / ۶؛ فاطر / ۳۱؛ حاقه / ۵۰ ـ ۳۸)

۴. آیا ترجمه یک متن به یک زبان دیگر به‌منزله این است که برای مخاطبان جدید دین نوینی عرضه داشته است؟ اگر چنین است، ترجمه‌های مختلف عهد قدیم و عهد جدید و دیگر کتب آسمانی باید به‌عنوان دین جدید تلقی گردد؛ درحالی‌که چنین نیست. در ضمن تورات و انجیل نیز در عصر ظهور اسلام به عربی ترجمه نشده بود و پیامبر اسلام همزبان عبری نمی‌دانست. (مغنیه، ۱۳۹۹: ۸۲)

۵. اگر قرآن نسخه عربی انجیل است، نباید با مرگ ورقه، در نزول وحی تعطیلی و فترتی پیش آید (سامی عصاصه، ۲۰۰۳: ۱۲)؛ زیرا ورقه پیش از مرگش انجیل را به‌صورت کامل به عربی ترجمه کرده است. از سوی دیگر، پس از مرگ استاد و جانشینی شاگردش به جای وی، پیامبر به چه کسی می‌خواهد و می‌تواند مراجعه کند؟

تاریخ‌نویسان معروف عرب نیز وجود ترجمه عربی کتاب مقدس را در مکه و مدینه همزمان با رسالت پیامبر اکرمﷺ بسیار بعید می‌دانند و می‌نویسند: هیچ دلیل و سندی نداریم که کتاب مقدس پیش از اسلام به عربی ترجمه شده و در دسترس مردم جزیرةالعرب بوده، بلکه تاریخ ترجمه این کتاب‌ها سال‌ها پس از رحلت پیامبر اکرمﷺ، یعنی اواسط خلافت بنی‌امیه است. (جواد علی، ۱۹۷۰: ۶ / ۶۸۱)

محمد بیومی درباره ترجمه تورات و انجیل می گوید: تا پیش از سال ۷۱۸ میلادی (حدود ۹۰ سال پس از رحلت پیامبر اکرمﷺ) تورات به عربی ترجمه نشده بود و از سویی در آن سرزمین‌ها پیش از سده‌های ۹ و ۱۰ میلادی، به ترجمه انجیل نیازی نبوده است. به گفته کشیش شیدیاک، کهن‌ترین ترجمه‌های انجیل از سده یازدهم میلادی دورتر نمی‌رود. (بیومی، ۱۳۸۳: ۴۱۰)

نتیجه اینکه تورات و انجیل در مکه و مدینه یا اصلاً ترجمه عربی نشده بود و یا اگر هم ترجمه شده بود، عموم مردم به آن دسترسی نداشتند؛ ضمن آنکه جامعه بی‌سواد آن روزگار نمی‌توانستند از آن بهره برند.

تفاوت های اصلی و ذاتی میان قصص قرآن و عهدین نیز خود نشانه دیگری بر این مدعاست و این واقعیتی است که برخی خاورشناسان بر آن معترفاند. یهودیان مدینه معتقد بودند که پیامبر اکرمﷺ از عهد قدیم و جدید بی‌اطلاع است. (گرونبام، ۱۳۷۳: ۷۵) آرمسترانگ می‌گوید:

در شهر پررونق مکه در حجاز، بازرگانی عرب (محمد)، نه کتاب مقدس خوانده بود و نه نامی از اشعیا، ارمیا و حزقیل شنیده بود. (آرمسترانگ، ۱۳۸۲: ۱۵۸) دنیز ماسون ـ که شاید جامع‌ترین مقایسه میان مطالب قرآن و عهدین را انجام داده است ـ اعتراف می‌کند که محمدﷺ مطالب اسفار و انجیل را به‌تفصیل نمی‌شناخت. (ماسون، ۱۳۷۹: ۳۸۶)

سه. قرآن، مصدق کتب پیشین

دره‌حداد در جهت انکار رسالت پیامبر اکرمﷺ سعی می‌کند به آیات تصدیق استناد نماید؛ از جمله: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ؛ (مائده / ۴۸) و این کتاب [= قرآن] را به‌حق بر تو فرو فرستادیم؛ درحالی‌که مؤید کتاب‌های پیش از آن و نگهبان بر آن[ها] است». (نیز: بقره / ۴۱، ۸۹، ۹۱، ۹۷ و ۱۰۱؛ انعام / ۹۲؛ نساء / ۴۷؛ فاطر / ۳۱؛ احقاف / ۳۰)

وی با توجه به آیاتی از این دست بیان می‌کند که یگانه نقش پیامبر اسلام و قرآن، تصدیق رسالت مسیح و بیان معارف انجیل به زبان عربی بوده است: «ماهیت و چیستی قرآن در تعریف خلاصه‌وار، عبارت است از تصدیق «الکتاب» که پیش از قرآن نازل شده و نزد اهل کتاب بود، و این تصدیق هایی که قرآن بر کتب مقدس پیشین دارد، بیانگر این است که این قرآن زاییده اندیشه و تجربه‌های پیامبر عربی بوده است». (دره‌حداد، ۱۹۸۲: ۶۵، ۴۷۸ ـ ۴۷۴ و ۷۵۴؛ بی‌تا: ۸۷)

وی واژه «مهیمن» در این آیه را که در توصیف قرآن آمده، به‌معنای «شاهد» تفسیر به رأی کرده است؛ بدین معنا که قرآن شأنی به‌جز تصدیق کتب آسمانی پیشین ندارد. (همو، ۱۹۸۶: ۷۲)

او طبق آیه ۲۷ سوره حدید می گوید: قرآن هیچ تصریحی ندارد که نبی دیگری پس از مسیح آمده باشد. همین امر، دلیل بر آن است که مسیح، خاتم الأنبیاست و انجیل آخرین کتاب آسمانی است. وی آشکارا این نکته مهم را بیان می‌کند که در پی نوح و مریمعليها‌السلام و انبیایی که از دودمان آن دو بودند، پیامبر آنان عیسی بن مریم را برانگیخت. (همو، بی‌تا: ۹۸)

بررسی

با توجه به دیدگاه مفسران اسلامی، مصدّق بودن قرآن نسبت به کتاب‌های آسمانی انبیای گذشته بدین‌معناست که تمام بشارت‌ها و نشانه‌های حقانیتی که در این کتب آمده، بر قرآن و آورنده آن کاملاً منطبق است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳ / ۳۳۵؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۵ / ۱۶۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۸ / ۲۸۷) همچنین بیانگر آن است که این کتاب کاملاً الهی و آسمانی بوده و پیامبر ـ به‌جز نقش پیام‌آوری ـ هیچ نقشی در الفاظ و محتوای آن نداشته است.

درنتیجه برخلاف نظریه یوسف دره‌حداد، درخصوص این آیات باید گفت:

۱. قرآن مطالب این کتب را تصدیق نمی‌کند، بلکه نشانه‌هایی را که از پیامبر اکرمﷺ و قرآن در این کتب بوده، تأیید می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۸ / ۲۸۸)

۲. اگر قرآن برگرفته از تورات و انجیل و زاییده اندیشه و تجربه‌های پیامبر بود، چرا دشمنان کینه‌توزی مانند مشرکان مکه و آن دسته از اهل کتاب که به پیامبر اکرم ایمان نیاورده بودند، به جای آن همه هزینه‌های سنگین برای براندازی اسلام، هیچ‌گاه به صورت جدی چنین ایراد پیش‌پا افتاده‌ای را مطرح نکردند؟

نکته مهمی که جنبه دیگر واژه «تصدیق» را آشکار می‌سازد، از آیه ۴۸ سوره مائده (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ) به دست می‌آید که در آن برای قرآن افزون بر نقش تصدیق، نقش مهیمن بودن بر کتاب‌های آسمانی پیشین را نیز بیان می‌کند. مهیمن بودن یک چیز برای چیز دیگری، بدین معناست که شیء نخست در حفظ و مراقبت و انواع تصرف، بر شیء دوم تسلط دارد. قرآن نیز نسبت به دیگر کتب آسمانی چنین حالتی دارد؛ چراکه در اصول اساسی، هماهنگ با آنهاست و از آن اصول محافظت می‌کند و در برخورد با مسائل فرعی موجود در آنها نیز برخی از نسخ و برخی را تکمیل می نماید. بنابراین آمدن جمله «و مهیمنا علیه» به دنبال جمله «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»، در واقع متممی است که آن را توضیح می‌دهد.

چهار. تفسیر به رأی واژه خاتم النبیین به «مصدق النبیین»

دره‌حداد در جهت انکار رسالت پیامبر اکرمﷺ با استناد به آیه ۴۰ سوره احزاب بدون هیچ دلیل معتبری تفسیر نادرستی را از این آیه ارائه کرده است. وی واژه «خاتم النبیین» را از واژه‌های متشابه قرآن به‌شمار می‌آورد که به اعتقاد وی به‌دلیل نبود شواهد و قراین، معنای روشنی ندارد. او با توجه به آیاتی که قرآن را تصدیق‌کننده کتب آسمانی پیشین معرفی می‌کند، «خاتم النبیین» را به‌معنای «مصدق النبیین» می‌گیرد و مدعی می‌شود که پیامبر اسلام هیچ شأنی به‌جز تصدیق نصرانیت ندارد. (دره حداد، ۱۹۸۲: ۸۸۸) افزون بر آن، او ذیل این آیه بیان می‌دارد: معجزه مطلق و کامل، نزد مسیح و در انجیل است و قرآن نیز به دین نصرانیت و ایمان به مسیح دعوت می‌کند. دین نصرانیت، خاتم الأدیان و مسیح، خاتم الأنبیا و انجیل نیز کامل‌ترین و جامع‌ترین کتاب آسمانی است. بدین‌ترتیب براساس نظریه وی نه دین اسلام، دین مستقل و نسخ‌کننده ادیان پیشین است و نه پیامبر اسلام خاتم الأنبیاست و نه قرآن کامل‌ترین کتاب آسمانی است. (همان: ۲۷۱، ۴۹۲ و ۸۸۸)

بررسی

عالمان علم لغت می‌نویسند: «ختم» یک معنای اصلی دارد و آن «رسیدن بـه پایـان چیـزی» اسـت. «مهر زدن بر چیزی» را نیز ختم می‌گویند؛ زیرا همیشه بعد از پایان دادن چیزی بر آن مهر می‌نهنـد. (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۲۲۴) بنابراین خاتم در این آیه به‌معنای «مهر و امضای پایـان وحـی» اسـت؛ یعنی این مهرِ اختتام رسالت، هم شرایع و رسالت‌های خود را تصدیق می‌کند و هـم ادعاهـای بعـد را تکذیب می‌کند؛ چنان‌که بعد از مهر و امضای پایانی هر نامه نیز اگر مطلب دیگری اضافه شود، مـورد تأیید صاحب نامه و امضاکننده نیست.

کتب لغت عربی نیز میان خاتَم و خاتِم فرقی ننهـاده و هـر دو را بـه معنـای آخـرین گرفتـه‌انـد. بنابراین خاتم النبیین؛ یعنی آخرینِ پیامبران که پس از وی پیامبری نیست. (همان: ۲۲۵)

ازاین‌رو برخلاف نظر دره‌حداد باید گفت یکی از آیاتی که به‌صراحت رسـالت پیـامبر اکـرمﷺ را معرفی می‌کند، آیه ۴۰ سوره احزاب است:

> مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُـلِّ شَيْءٍ عَلِيماً
>
> محمد پدرِ هیچ یک از مردان شما نیست، ولیکن فرسـتاده خـدا و پایـان‌بخـش پیامبران است، و خدا به هر چیزی داناست.

خداوند در این آیه به‌صراحت می‌گوید که محمـدﷺ خـاتم الأنبیاسـت. هـیچ یـک از مفسـران اسلامی این واژه را «تصدیق» معنا نکرده‌انـد، بلکـه آن را بـه معنـای «آخـرین پیـامبر» گرفتـه‌انـد. (رازی ۱۴۲۰: ۱۲ / ۳۷۱؛ ثعلبی ۱۴۲۲: ۴ / ۷۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۶۴۰؛ طبری ۱۴۱۲: ۶ / ۱۷۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۲۰)

در روایتی از امام علیؑ نیز نقل شده: «ختم محمد الـف نـبي واني ختمـت الـف وصـي ...؛ محمـد پایان‌بخش هزار پیامبر است و من هزار وصی را پایان بخشیدم». (حویزی، ۱۳۷۳: ۴ / ۲۸۴)

واژه «ختم» و مشتقات آن در قرآن مجید در موارد متعددی به کار رفته و در همه جا بـه معنـای پایان دادن و مهر نهادن است؛ مانند «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ؛ (یس / ۶۵) امـروز بـر دهان‌هایشان مهر می‌نهیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند.» (نیز بنگرید به: بقره / ۷)

در این صورت دلالت آیه فوق بر خاتمیت حضرت محمدﷺ روشن‌تر و صریح‌تر خواهد بود؛ زیرا معنای خاتم النبیین چنین می‌شود که حضرت محمد در میان پیامبران همچون انگشتری است که بـا آن مهر می‌زنند. با توجه به این اصل، همان‌گونه که مهر آخر نامه نشانه صـدق و صـحت منـدرجات

نامه است، رسالت پیغمبران دیگر نیز تنها با تصدیق و گواهی پیامبر بزرگوار اسلام شناخته شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲ / ۲۴۵) خداوند در آیه ۱۹ سوره انعام می‌فرماید:

وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ.
و این قرآن بر من وحی شده تا به‌وسیله آن، شما و هر کس را که [این قرآن به او] می‌رسد، هشدار دهم.

تعبیر «و من بلغ» (تمام کسانی که این سخن به آنها می‌رسد) آن‌چنان وسعتی دارد که رسالت جهانی قرآن و پیامبر اسلام را از یک‌سو، و مسئله خاتمیت را از سوی دیگر روشن می‌سازد. البته آیات دیگری نیز وجود دارد که عمومیت دعوت پیامبر اسلامﷺ را برای جهانیان اثبات می‌کند. (فرقان / ۱؛ توبه / ۲۸؛ اعراف / ۱۵۸)

بنابراین اوصاف، تفسیر دره‌حداد از واژه خاتم مصداق روشن تفسیر به رأی است که در بسیاری از موارد وی به‌راحتی و بدون ارائه هیچ دلیل معقول و معتبری آن را مطرح کرده است.

پنج. تردید پیامبر اکرم در امر رسالت و آموزش توسط علمای نصرانی

یکی دیگر از شبهات دره‌حداد در جهت انکار رسالت پیامبر اکرمﷺ این است که وی با استناد به آیات قرآن (یونس / ۹۴؛ هود / ۱۷) معتقد است که مشکل بزرگ پیامبر اکرمﷺ در اصل نبوتش این بود که در صحت و صدق وحی فروآمده بر جانش، دچار تردید می‌شد و گمان می‌کرد که از القائات شیطانی است. همچنین آن حضرت معتقد بود و تنها راه برون‌رفت از این شک ویرانگر و دستیابی به آرامش درونی، بازگشت به «الکتاب» و «تورات و انجیل» و پرسش از دانشمندان «اهل کتاب» است؛ زیرا دانشمندان اهل کتاب نسبت به معارف وحیانی آگاه‌تر از دیگران بودند. از آنجاکه تردید در امر رسالت با ایمان و اعجاز در تعارض است، نتیجه می‌گیریم این کتاب هیچ اعجازی ندارد و نبی عربی نیز رسالتی نداشته است. (دره‌حداد، ۱۹۸۲: ۶۱، ۶۵ و ۵۹۷ ـ ۵۹۶؛ ۱۹۸۶: ۱۸۷ ـ ۱۸۱ و ۴۸۸)

وی بنابر حدیثی از عایشه ـ که در *صحیح بخاری* آمده ـ نقل می‌کند که برای مدتی بعد از فوت ورقه، وحی از جانب خداوند بر او قطع شد: «ثم لم ينشب ورقه ان توفى، و فتر الوحي.» (بخاری، ۱۹۸۷: ۵۹) این همه دلیل بر این است که نصاری پیش از ظهور اسلام، به سرزمین حجاز هجرت کرده و در مکه رحل اقامت افکنده بودند و محمدﷺ نیز از طرف خدا هیچ رسالتی نداشته است. (دره‌حداد، ۱۹۸۶: ۱۷۸؛ ۱۹۸۲: ۶۱)

۱. بررسی مسئله تردید در امر رسالت

در آیه ۹۴ سوره یونس آمده: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ ...؛ و اگر در مورد آنچه به سوی تو فرو فرستادیم، در شک هستی، ...» در آیه ۱۷ سوره هود نیز می‌خوانیم: «فَلا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ ...؛ پس، از آن در تردید مباش ...».

آنچه امثال دره‌حداد را به‌سوی این شبهه کشانده، خطاب این آیات به پیامبر اکرمﷺ است؛ درحالی‌که در شأن نزول جمعی از کفار قریش می‌گفتند این قرآن از طرف خدا نازل نشده، بلکه شیطان به محمدﷺ القا می‌کند. این سخن سبب شد عده‌ای در تردید فرو روند. به همین دلیل خداوند با آیه فوق به آنها پاسخ گفت. (رازی، ۱۴۰۸: ۶ / ۲۲۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲ / ۳۸۲) بنابراین مقصود کسانی است که در درستی رسالت پیامبر اکرمﷺ دچار شک بودند و تنها مرجعی نیز که این شک‌ورزان، امکان مراجعه به آن را داشتند و به آن روی می‌آوردند، اهل کتاب ساکن در همسایگی آنان بود. (معرفت، ۱۳۸۵: ۲ / ۸۲)

افزون بر این باید گفت:

۱. این آیه وحدت سیر دعوت پیامبران و بشارت‌های کتاب‌های آسمانی پیشین به رسالت پیامبر اکرمﷺ را بیان می‌دارد؛ همان‌گونه که مفسران نیز در این خصوص نقل کرده‌اند: غرض از «ما انزلنا الیک» با توجه به آیات پیشین از سوره یونس، معارف مربوط به مبدأ و معاد و قصص انبیا و امت‌های آنها (از حضرت نوح تا حضرت موسی) و داستان فرعون و قوم او و اخبار بنی‌اسرائیل است که بر پیامبر اکرمﷺ نازل شده است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶ / ۱۷۸؛ طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۰ / ۱۲۲)

۲. مقصود از «الکتاب» جنس کتاب است که همه کتب آسمانی را دربرمی‌گیرد. ازاین‌رو شامل تورات و انجیل نیز می‌شود، ولی با توجه به آیه پیش از این آیه، در اینجا بیشتر بر تورات و یهودیان تأکید شده است. (همان)

۳. حرف «ان» شرطیه هیچ دلالتی بر وقوع نیافتن جمله شرطیه یا جمله جزا ندارد و تنها نمودار رابطه استلزام میان آن دو است؛ مانند اینکه بگوییم: «اگر عدد پنج زوج باشد، به دو عدد متساوی تقسیم می‌شود.» این گزاره نه بر زوج بودن عدد پنج دلالت می‌کند و نه بر تقسیم آن به دو عدد متساوی، بلکه تنها بر رابطه استلزام میان زوج بودن یک عدد و تقسیم آن به دو عدد متساوی دلالت دارد. بر همین اساس خداوند در آیه ۲۳ سوره اسراء درباره لزوم احترام و نیکی به والدین خطاب به پیامبرﷺ می‌فرماید:

وَ قَضىٰ رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاهُمَا فَلا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلاً كَرِيماً.

و پروردگارت فرمان قطعی داده که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو، یا هر دو نزد تو به [سن] پیری برسند، پس به آن دو «اُف» [= کوچک‌ترین سخن اهانت‌آمیز] نگو و آن دو را با پرخاش نران و به آن دو سخنی ارجمند بگو.

با اینکه پیامبرﷺ پدرش را پیش از تولد و مادرش را در دوران طفولیت از دست داده بود (رازی، ۱۴۲۰: ۱۷ / ۳۰۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۶ / ۱۷۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۸ / ۳۸۳)، با این همه طبق این آیات احترام به پدر و مادر به‌عنوان یک قانون کلی بیان شده است؛ همان‌گونه که در نخستین آیه سوره طلاق که می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ.

ای پیامبر! هنگامی که زنان را طلاق می‌دهید، پس آنان را در [زمان] عِدّه‌شان طلاق دهید و عدّه را شمارش کنید.

این آیه دلیل بر این نیست که پیامبر زنی را در عمرش طلاق داده، بلکه آیه درصدد بیان یک قانون کلی است.

افزون بر این، «ان» شرطیه در برخی مواردِ محالات عقلی یا عادی که به‌لحاظ عقلی یا عرفی تحقق‌ناپذیرند، به کار برده می‌شود. برای نمونه در آیه ۸۱ سوره زخرف آمده: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ؛ بگو: اگر برای [خدای] گسترده‌مهر فرزندی بود، پس من، [از] نخستین پرستندگان بودم». (انعام / ۳۵؛ بقره / ۹۴؛ الرحمن / ۳۳؛ هود / ۳۵؛ احقاف / ۸)

به نظر می‌رسد در این آیه نیز مطلب به همین صورت است؛ زیرا کشف حقایق برای پیامبر و گرفتن وحی از مقام ربوبی، با پیدایش شک در معارف وحیانی در تعارض آشکار است؛ ضمن آنکه اگر پیامبر، خود در رسالت و نبوت خویش شک کند، به طریق اولی دیگران در رسالت او شک خواهند کرد. در این صورت، دیگر دین و شریعتی باقی نخواهد ماند. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶ / ۱۷۸؛ رازی، ۱۴۲۰: ۱۷ / ۳۰۰)

یکی از شواهد صدق این سخن روایاتی است که ذیل آیه ۹۴ سوره یونس آمده، مبنی بر اینکه پیامبر پس از نزول این آیه، خطاب به خداوند عرض کرد: «لا اشک و لا اسال بل اشهد انه الحق». (همان: ۳۰۲)

۴. بحثی که دره‌حداد مطرح کرده، به‌جز ناسازگاری با دلایل عقلی، با برخی از آیات قرآن و روایات اهل بیتﷺ نیز در تنافی است. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۲۴ / ۳۳۱؛ طبرسی، ۱۴۰۶: ۱۰ / ۵۷۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۰ / ۳۲)

۵. رسول اکرمﷺ اولین پیامبر خدا نبوده و هیچ یک از پیامبران در امر رسالت خود دچار شک و شبهه نشده‌اند. خداوند به‌صراحت برای رفع هرگونه تعجب یا توهم بی‌جا درمورد برانگیختن پیامبری از میان مردم، به این نکته اشاره می‌نماید. (بنگرید به: نساء / ۱۶۷ ـ ۱۶۳)

بنابراین شگفتی ندارد که به یکی از افراد بشر وحی شود؛ زیرا پدیده‌ای است که بشر با آن خو گرفته و پیوسته در طول تاریخ با آن سروکار داشته است. علاوه بر آن براساس تعریف شرع اسلام، پیامبران مردان تکامل‌یافته‌ای هستند که آمادگی دریافت وحی را در خود فراهم ساخته‌اند. دراین‌باره امام حسن عسکریؑ می‌فرماید: «ان اللّه وجد قلب محمد افضل القلوب و اوعاها فاختاره لنبوته». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸ / ۲۰۵)

این حدیث به این واقعیت اشاره دارد که برای دریافت وحی آنچه مهم است، افزایش آگاهی و آمادگی برای پذیرا شدن این پیام آسمانی است. برای رسیدن به این‌گونه آمادگی، پیامبر باید پیرایه های جسمانی را از خود بزداید و شایسته ارتباط با ملکوتیان شود. پیامبر اسلامﷺ فرموده: «و لا بعث اللّه نبیا و لا رسولا حتی یستکمل العقل و یکون عقله افضل من جمیع عقول امته». (کلینی، ۱۹۸۵: ۱ / ۱۳)

ازاین‌رو وحی برای پیامبران، شهودی و براساس علم حضوری است که برخلاف علم حصولی به هیچ‌رو شک و تردید در آن راه ندارد. به همین دلیل، پیامبران هرگز در گرفتن پیام آسمانی دچار حیرت و اشتباه نمی‌شوند؛ زیرا بر منشأ وحی و کیفیت انجام آن آگاهی حضوری کاملی دارند.

زراره از امام صادقؑ می‌پرسد: چگونه پیامبر مطمئن شد آنچه به او می‌رسد، وحی الهی است، نه وسوسه های شیطانی؟ امامؑ فرمود: «ان اللّه اذا اتخذ عبدا رسولا انزل علیه السکینة و الوقار فکان الذي یاتیه من قبل اللّه مثل الذي یراه بعینه». (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲ / ۲۰۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸ / ۲۶۲)

در حدیثی دیگر سؤال شد: چگونه پیامبران دانستند که پیامبرند؟ امامؑ در پاسخ فرمود: «کشف عنهم الغطاء». (همو: ۱۱ / ۵۶)

۲. بررسی نقش علمای نصرانی در آموزش پیامبر اکرمﷺ

همان‌گونه که ذکر شد، دره‌حداد به منظور اثبات فرضیات خود سعی می‌کند برای پیامبر اکرمﷺ معلمان ساختگی معرفی کند. یکی از معلمان وی ورقة بن نوفل است. در این خصوص باید گفت: اگر پیامبر اکرم پیش از فوت استادش همه مطالبی را که از او آموخته بود، به قومش منتقل کرده باشد، باید برای همیشه وحی قطع شود. به سخنی دیگر، اگر هنگام فوت استادش هنوز برخی معارف انجیل برای قومش ناگفته مانده باشد، نباید وحی حتی به صورت مقطعی قطع شود.

علاوه بر آن یوسف حداد در استناد به روایت ***صحیح بخاری*** مبنی بر قطع شدن وحی پس از فوت ورقه، مرتکب چند خطا شده است:

۱. به صورت گزینشی عمل کرده و تنها قسمت آخر روایت یادشده را آورده است: «ثم لم ينشب ورقه ان توفی، و فتر الوحي». (بخاری، ۱۹۸۷: ۳ / ۶۰)

۲. با تفسیر نادرست روایت، آن را شاهد و دلیل بر مدعای خویش گرفته است. توضیح آنکه به اعتقاد یوسف دره حداد، با اینکه وحی در موارد مختلفی به صورت مقطعی تعطیل می‌شد، طولانی‌ترین و سخت‌ترین فترتِ پیش‌آمده در وحی، به مرگ ورقه مربوط می‌شود؛ تا آنجاکه پیامبر نزدیک بود با انداختن خود از بالاترین نقطه کوه حرا، دست به خودکشی بزند، که البته این کار را نکرد. دره حداد ادعا می‌کند که این حدیث، هم نشان می‌دهد پیامبر اکرم نصرانی بوده و هم اینکه آن حضرت شاگرد ورقه بوده و معارف انجیل را از او فراگرفته است. (سامی عصاصه، ۲۰۰۳: ۳۴)

این درحالی است که روایت فوق بر هیچ یک از ادعاهای دره‌حداد دلالت نمی‌کند. درواقع محتوای روایت ـ با توجه به بخش آغازین آن که دره حداد آن را بیان نکرده ـ جز این نیست که اندک زمانی پس از بشارت ورقه به نبوت پیامبر اکرمﷺ، ورقه از دنیا رفت و فترتی در وحی پیش آمد. از آنجاکه میان دو جمله پایانی روایت با «واو» عاطفه فاصله افتاده است، به‌لحاظ قواعد ادبیات عرب، این روایت نه بیانگر وجود سببیت میان قبل و بعد از واو عاطفه است و نه به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا پس از مرگ ورقه بلافاصله فترت در وحی پیش آمد، یا اینکه این حادثه مدت مدیدی پس از مرگ وی اتفاق افتاد.

افزون بر همه اینها، اصل محتوای روایت نیز مخدوش است و نمی‌توان آن را پذیرفت؛ زیرا بیانگر این است که پس از نزول نخستین آیات قرآن، آن حضرت بهت‌آسا به خانه آمد و خدیجه او را دلداری داد و سپس هر دو سراسیمه به نزد ورقه رفتند و آنگاه پیامبر با سخنان بشارت‌آمیز و آرامش بخش ورقه، یقین پیدا نمود.

علامه طباطبایی در این خصوص می گوید: «این داستان آکنده از اشکال است؛ برای اینکه اولاً به رسول خداﷺ نسبت شک در نبوت خود داده، علاوه بر آن بر طبق آن پیغمبر دچار اضطراب درونی بوده تا به‌وسیله یک مرد نصرانی آرامش به او برگردد؛ با اینکه خدای تعالی درباره آن‌جناب فرموده: قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وكَذَّبْتُمْ بِهِ؛ (انعام / ۵۷) بگو به‌راستی من دلیل روشنی از جانب پروردگارم دارم؛ درحالی‌که شما آن را دروغ انگاشته‌اید». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۰ / ۵۵۷)

ورقه برطبق حدیث *صحیح بخاری*، مسیحی بود. از این‌رو، هنگامی که می‌خواهد تردید پیامبرﷺ را از بین ببرد، فقط از نبوت «موسی بن عمران» نام می‌برد و می‌گوید: «هذا الناموس الذي انزل على موسى بن عمران.» به نوشته صاحب کتاب *فروغ ابدیت*، این خود گواه است که این حدیث ساخته دست داستان‌سرایان اسرائیلی است. (سبحانی، ۱۳۷۴: ۲۳۰)

اقرار مستشرقان به عدم شک و تردید پیامبر اکرمﷺ نیز خود درخور توجه است: دنیز ماسون در کتاب *قرآن و کتاب مقدس، درون‌مایه های مشترک* پس از مقایسه‌ای جامع میان معارف و آموزه های این سه کتاب (تورات، انجیل و قرآن) می‌نویسد: این وحی مُنزل (قرآن) حاوی آموزه های دینی است که در تسلسل تاریخی، آخرین دین از سه دین توحیدی ابراهیمی به‌شمار می‌آید. (ماسون، ۱۳۷۹: ۲۹) آن‌گاه وی موقعیت قرآن را نسبت به عهدین چنین ترسیم می‌کند: محمدﷺ ایمان قاطع داشت که از سوی خداوند مبعوث شده است تا آنچه را پیش‌تر بر موسی و عیسی نازل شده بود، تصدیق کند و تمامیت بخشد، و این چنین، قرآن بیان تام و کمال‌یافته کلام الهی به زبان عربی است. (همان) وی در جایی دیگر اعتراف می‌کند: قرآن درصدد به کمال رساندن آنها (تورات و انجیل) است. (همان: ۳۲)

نتیجه

از مباحث گذشته روشن شد که تمام شبهاتی که دره حداد و عموم مستشرقان دیگر در جهت انکار وحیانی بودن قرآن کریم و رسالت پیامبر اکرمﷺ مطرح نموده‌اند، ناشی از چند مسئله است:

۱. وی برای تبیین و مستندسازی مطالب خود در زمینه تاریخ اسلام، به‌طور گسترده از آیات قرآن کریم استفاده نموده، اما ضوابط لازم را در بهره‌گیری از آیات قرآن رعایت نکرده است، برای مثال، یکی از اصول تحقیق در مسائل تاریخی به‌ویژه تاریخ زندگی پیامبر اکرمﷺ، بررسی همه منابعِ ناظر به یک حادثه است. بی‌تردید تمایل به برخی دیدگاه ها و منابع تاریخی و انحصار فضای ذهن به پاره‌ای از نقل‌ها، زمینه ارزیابی جامع و فراگیر را سلب می‌کند.

۲. نکته‌ای که یوسف دره حداد و دیگر مستشرقان از آن غفلت کرده و یا به تغافل دچار شده و دقیقاً به‌عکس استفاده کرده اند، به هم پیوستگی دین اسلام و ادیان آسمانی پیشین و درنتیجه، لزوم ایمان به قرآن و همه کتب آسمانی پیشین و فرق نگذاشتن میان انبیای الهی است و این چیزی جز الهی و واحد بودن منشأ ادیان توحیدی نیست.

منابع و مآخذ

ـ *قرآن کریم*.

ـ آرمسترانگ، کرن، ۱۳۸۲، ***خداشناسی از ابراهیم تاکنون***، ترجمه محسن سپهر، تهران نشر مرکز.

ـ آلوسی، شهاب‌الدین سید محمود، ۱٤۱۵ ق، ***روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی***، بیروت، دار الکتب العلمیه.

ـ ابن‌فارس، احمد، ۱٤۰٤ ق، ***معجم مقاییس اللغه***، تحقیق عبدالسلام، محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.

ـ ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، ۱٤۱٦ ق / ۱۹۹٦ م، ***البدایة والنهایه فی التاریخ***، بیروت، دار ابن‌حزم.

ـ ابن‌هشام، عبدالملک بن هشام، بی‌تا، ***سیرة النبویه***، تحقیق ابراهیم الانباری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ـ ابوشبهه، محمد بن محمد، ۱۹۹۲ م، ***المدخل لدراسه القرآن الکریم***، بیروت، دار الجیل.

ـ بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱٤۰۷ ق / ۱۹۸۷ م، ***صحیح البخاری***، بیروت، دار ابن‌کثیر، چ ۳.

ـ پورت، جان دیون، ۱۳۸۸، ***عذر تقصیر به پیشگاه محمدﷺ و قرآن***، ترجمه سید غلامرضا سعیدی به‌کوشش و مقدمه سید هادی خسروشاهی، تهران.

ـ ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، ۱٤۲۲ ق، ***الکشف والبیان عن تفسیر القرآن***، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ـ حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۳۷۳، ***تفسیر نورالثقلین***، قم، اسماعیلیان.

ـ دراز، محمد عبدالله، ۱۹۹۳ م، ***مدخل الی القرآن الکریم***، کویت، دار السلام.

ـ دره‌حداد، یوسف، ۱۹۸۲ م، ***الانجیل فی القرآن***، بیروت، المکتبه البولسیه، چ ۲.

ـ ــــــــــ، ۱۹۸۲ م، ***نظم القرآن والکتاب «اعجاز القرآن»***، بیروت، المکتبه البولسیه.

ـ ــــــــــ، ۱۹۸٦ م، ***القرآن دعوة نصرانیه***، بیروت، المکتبه البولسیه، چ ۲.

ـ ــــــــــ، ۱۹۸٦ م، ***القرآن والکتاب، اطوارالدعوه القرآنیه***، بیروت، المکتبه البولسیه، چ ۲.

ـ ــــــــــ، ۱۹۸٦ م، ***القرآن والکتاب، بیئه القرآن الکتابیه***، بیروت، المکتبة البولسیه، چ ۲.

ـ ــــــــــ، ۱۹۸٦ م، ***مدخل الی الحوار المسیحی***، بیروت، المکتبه البولسیه، چ ۲.

ـ ــــــــــ، بی‌تا، ***القرآن والمسیحیت***، بیروت، المکتبه البولسیه.

ـ ــــــــــ، بی‌تا، ***نظم القرآن والکتاب «معجزه القرآن»***، بیروت، المکتبه البولسیه.

ـ رابرستون، آرچیبالد، ۱۳۷۸، ***عیسی اسطوره یا تاریخ***، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

ـ رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، ۱٤۰۸ ق، ***روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن***، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

ـ رازی، فخرالدین، ۱٤۲۰ ق، ***مفاتیح الغیب***، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ـ رشیدرضا، محمد، ۱٤۰٦ ق، ***الوحی المحمدی***، بالطبع اثاث، بیروت، مؤسسه علاالدین.

ـ رضوان، عمر بن ابراهیم، بی‌تا، ***آراء المستشرقین حول القرآن وتفسیره***، ریاض، دار الطیبه.

ـ زمانی، محمدحسن، ۱۳۸۵، ***مستشرقان و قرآن، نقد و بررسی آراء مستشرقان درباره قرآن***، قم، بوستان کتاب.

ـ زمخشری، محمود، ۱٤۰۷ ق، ***الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل***، بیروت، دار الکتب العرابی.

ـ سبحانی، جعفر، ۱۳٦۳، ***فروغ ابدیت***، قم، نشر دانش اسلامی.

ـ سیوطی، جلال‌الدین، ۱٤۰٤ ق، ***الدر المنثور فی التفسیر بالماثور***، قم، کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی.

ـ طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۳ ق، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، الطبعه الثانیه، بیروت، دار الاعلمی.

ـ طبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، ۱۳۷۷، ***تفسیر جوامع الجامع***، ترجمه احمد امیری شامهری، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.

ـ ــــــــــــ، ۱٤۰٦ ق، ***مجمع البیان لعلوم القرآن***، بیروت، دار المعرفه.

ـ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، بی‌تا، ***التبیان فی تفسیر القرآن***، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

ـ عصاصه، سامی، ۲۰۰۳ م، ***القرآن لیس دعوة نصرانیه***، دمشق، دار الوثائق.

ـ علی، جواد، ۱۹۷۰ م، ***المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام***، مصر، دار العلم للملائیین.

ـ عیاشی سمرقندی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ ق، ***کتاب التفسیر***، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه.

ـ فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱٤۱۰ ق، ***کتاب العین***، قم، هجرت.

ـ فضل‌الله، سید محمدحسین، ۱٤۱۹ ق، ***من وحی القرآن***، بیروت، دار الملاک.

ـ قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳٦٤، ***الجامع لاحکام القرآن***، تهران، ناصرخسرو.

ـ کلینی، محمد بن یعقوب، ۱٤۰۵ ق / ۱۹۸۵ م، ***الکافی***، بیروت، دار الاضواء.

ـ گرونبام فن گوستاو، ۱۳۷۳، ***اسلام در قرون وسطی***، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، البرز.

ـ گلدزیهر، ایگناز، ۱۹۹۲ م، ***العقیدة والشریعة فی الاسلام***، ترجمه محمدیوسف موسی و دیگران، بیروت، دار الرائد العربی.

ـ ماسون، دنیز، ۱۳۷۹، ***قرآن و کتاب مقدس، درون‌مایه‌های مشترک***، ترجمه فاطمه سادات تهامی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.

ـ مجلسی، محمدباقر، ۱٤۰۳ ق، ***بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار***، بیروت، مؤسسه الوفاء.

ـ محمد بیومی، مهران، ۱۳۸۳، ***بررسی تاریخی قصص قرآن***، ترجمه محمد راستگو، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

ـ معرفت محمدهادی، ۱۳۸۵، ***تفسیر و مفسران***، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید.

ـ ــــــــــــ، ۱۳۸٦، ***التمهید فی علوم القرآن***، قم، ذوی القربی.

ـ ــــــــــــ، ۱۳۸۷، ***قصه در قرآن***، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید.

ـ معلوف، لویس، بی‌تا، ***المنجد فی اللغة و الاعلام***، ترجمه محمد بندر ریگی، تهران، ایران.

ـ مغنیه، محمدجواد، ۱۳۹۹، ***شبهات الملحدین والاجابه عنها***، بیروت، مکتبه الهلال، ودار الکتب.

ـ مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷٤، ***تفسیر نمونه***، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

ـ موریس بوکای، ۱۳۸۲، ***مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم***، ترجمه ذبیح‌الله دبیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

ـ مونتگمری وات، ویلیام، ۱۳۸۹، ***اسلام و مسیحیت در عصر حاضر***، ترجمه خلیل قنبری، قم، پژوهشگاه فرهنگ اسلامی.

ـ مویر، ویلیام، ۱۳٦۱، ***مسیحیت چیست؟***، ترجمه کمال مشیری، تهران، حیات ابدی.

ـ میشل، توماس، ۱۳۷۷، ***کلام مسیحی***، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

ـ نولدکه، تئودور، ۲۰۰٤ م، ***تاریخ القرآن***، بیروت، دار النشر.